

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین – ۲۲ سپتمبر ۲۰۱۵

خطاب به هاشمیان: و لعنة الله على الكاذبين!!!

و لعنت خدا باد بر دروغگویان!!!

(قسمت پنجم)

توطئه سکوت هاشمیان!!!

خداوندگار بلخ، حضرت مولانا جلال الدین محمد رومی فرمود:

مدتی این مثنوی تأخیر شد

مهلتی بایست، تا خون شیر شد

مولانا تأخیر در کار مثنوی را چنین توجیه فرمود، که باید صبر میکرد، تا خون شیر گردد. در زمان قدیم – وقتی که از علوم طبیعی به معنای امروزی آن اثری نبود و مردم دنیا به افسانه ها و روایات اعتقاد داشتند، فکر میکردند، که شیر مادر از خون او به وجود می آید.

پیش از آن که به مطلب اصلی بروم، مکتبی بر کلمه "بایست" میکنم، که در بیت مولانای بلخی تجلی دارد و در بین چیزنویسان و اهل قلم ما افغانان به غلط به شکل "بایست" نوشته میشود. اما "بایست" ماضی مطلق برای مفرد غائب از فعل "بایستن" است، و نوشتن آن در هیئت "بایست" غلط محض، ولو که غلط مشهور هم خوانده شود!!! دو فعل معاون "بایستن" و "شایستن" در دری قدیم برای تمام اشخاص^۱ گردان میگردد و آن هم در تمام زمانها – و لااقل برای مضارع و ماضی مطلق. امروز مگر تصریف این دو مصدر فقط به صورت ذیل منحصر مانده و تصاریف یا گردانهای دیگر همه متروک گشته اند:

– بایستن: باید – بایست، بایستی

^۱ – درینجا وقتی تمام اشخاص میگویم، مرادم "متکلم و مخاطب و غائب" – هم مفرد و هم جمع – است، که در فارسی ایران و در زبان دستورنگاران ایرانی به تقلید محض از زبانهای فرنگی و بالاخص زبان فرانسوی، "اول شخص و دوم شخص و سوم شخص" میگویند. در ترمینولوژی گرامری فارسی ایران "اول شخص" میگویند و مراد از "متکلم" است؛ و "دوم شخص" میگویند و منظورشان "مخاطب" است و "سوم شخص" میگویند و معنای "غائب" را از آن میگیرند. این که کدام نامگذاری بهتر و سهلتر و اقتصادی تر است، خود خواننده عزیز به قضاوت برخیزد. من میگویم، که همان "متکلم و مخاطب و غائب" که به تقلید از دستور عربی در زبان دری/فارسی رائج گشته بود، و در زبان دری ما به قوت خود باقی ست، با حفظ سه خاصه اول، به مراتب منطقی تر هم هست، نسبت به ترتیب فرنگی مآبانه آن. درین زمینه چند سال پیش مقاله ای مستقل تحت عنوان "متکلم و متکلم مع الغیر" را نوشتم، که در آرشیف معروفی و آرشیفهای ادبی – فرهنگی و آرشیف عمومی و روزمره همان ماه و سال پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" موجود است – فقط باید اندکی پالیده شود.

«من درویش، خلیل الله معروفی، از ۲۷ جولای ۱۹۷۲ تا اوائل اکتوبر ۲۰۰۲ در المان بوده ام و درین مدت سی ساله تخت، که کودتای داوود خان صورت گرفت و بعد کوتای خلق و پرجم و باز حکومت تنظیمی مجاهدان و سرانجام طالبان آمدند و زمینه اشغال وطن عزیزم، افغانستان، را برای جهانبان عالمتاز – اتازونی – میسر ساختند، حتی در خواب هم روی وطنم، را ندیدم»، اما هاشمیان خود را نخارید و به فحوای همان اصطلاح مشهور، بر سر خر جهل خود سوار باقی ماند؛ و سایت خیانتگستر افغان جرمن همچنین!!!
با وجودی که نویسندگان بزرگ حقخواه و حقجوی و حقیقتگوی از هاشمیان طالب جواب گشتند و جداً تقاضاء کردند، تا در برابر جوابهای خلیل الله معروفی چیزی بگوید، اما:

دنبِ خر هاشمیان همان یک بلست که بود، هست!!!

جناب ولی احمد نوری ضمن مناقشه گرامری سه ماهه با هاشمیان در سایت افغان جرمن – که غلبه صریح نوری صاحب را بر این به اصطلاح "استاد ادبیات و زبانشناسی" ثابت ساخت – به صراحت فرمود، که:

مرغ هاشمیان نه تنها یک لنگ دارد، بلکه هیچ لنگ ندارد!!!

یعنی چه؟؟؟ یعنی که:

گلیم بخت کسی را، که کرده اند سیاه
به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد

و حضرت سعدی شیرازی هشت صد سال پیش در "گلستان" همیشه بهار خود، در مورد بدسرشتان فرمود:

چون بُود اصلِ گوهری، قابلِ تربیت را درو اثر باشد
هیچ صیقلِ نکو نیارد^۳ کرد آهنی را که بدگُهر باشد
سگ به دریای هفتگانه مشوی که چو تر شد پلیدتر باشد
خر عیسی گرش به مکه برند
چون بیاید هنوز خر باشد

هاشمیان با وجود این همه تشریح و توضیح و اثبات و تقاضاء، از سر خودخواهی و خودپرستی و حق ناپذیری ذاتی خود، مثلی که فحوای همان مثل معروف کابلی را عملاً به اثبات رسانید، که:

سرِ خر بالا شدن یک عیب، و پایان شدنش عیب دیگر!!!

هاشمیان پنبه در گوش زده و مانند کسی که خورش خشک شده باشد، اگر هزار تیغ بخورد، چکله ای از خورش نخواهد ریخت؛ و اینست، عاقبت دروغگویان و بهتانزنان تبهکار که:

شرمسار دنیا هستند و شرمسار آخرت نیز!!!

^۳ – مصراع دوم در اینترنت "هیچ صیقل نکو نداند کرد" آمده است، مگر در کلیات سعدی چاپ محمد علی فروغی آن را طوری میبایم که در بالا آورده شد. و "نیارد کرد" معنای "نتواند کرد" را دارد. "نیارد" صورت منفی "یارد" است و "یارد" صیغه مضارع فعل "یارستن" که در معنای "توانستن" است؛ پس "نیارد"؛ یعنی "نتواند". فعل "یارستن" که در دری قدیم فراوان استعمال میشده، امروز متروک گشته و از مشتقاتش فقط و فقط کلمه "یارا" باقی مانده است – که در زبان عامیانه کابلی "آرا" تلفظ میگردد. "یارا" در معنای "توان" است و استعمالش در زبان نوشته و محاوره، کاملاً عام. و اگر مثالی در زمینه از زبان عوام کابلی بزنیم:

هیچ آرای گپ زنده نداره (هیچ یارای گپ زدن را ندارد)

اما اگر در مصراع مورد نظر به جای "نیارد کرد"، "نتاند کرد" گفته شود، هم به مفهوم قدیم میشود و هم به مفهوم امروزی. فعل "توانستن" که مخفف "توانستن" است، هم در دری شفاهی افغانستان و هم در محاوره فارسی ایران به کثرت دیده میشود؛ مثلاً میگوئیم:

نتانست، نمیتانم، نمیتانی، نمیتانه (نمیتاند)

این مثالها در فارسی ایران شکل "نتوانست، نمیتونم، نمیتونی، نمیتونه (نمیتوند)" را به خود میگیرد، چون در فارسی گفتاری ایران "توانستن" را "توانستن" تلفظ میکنند.

طوری که گفتم، اگر مصراع بالای شیخ شیراز را در هیئت "هیچ صیقل نکو نتاند کرد" بیاریم، دنیا گل و گلزار میشود، چون هم مفهوم و مروج دری قدیم بوده میتواند و هم مفهوم و مروج دری/فارسی امروزی؛ و از کجا معلوم که در اصل خود هم همین طور نبوده باشد، که بعدها دستکاری شده رفته و به هیئت "دستلوت شده" امروزی به ما رسیده است؟؟؟

و سایت افغان جرمن که یکدم در دامن خلق و پرچم غلتیده است، روزی نیست، که نوشته یکی از پیشتازان خلق - پرچم را نشر نکند. هاشمیان هم که از زمان سابق در خدمت خلق پرچم بوده است، حتی حالا هم که روزی چند در هالند بوده است، در خانه شخصی به نام **"محمد جواد طوفان اکرمی"** سکونت گزید و آقای جواد طوفان به تاریخ ۱۶ سپتمبر ۲۰۱۵ در صفحه **"فیس بُک"** خود این عکسها را انداخت:



بر طاق جبین این پنج عکس به المانی این عبارت نوشته شده است:
«محمد جواد طوفان اکرمی، پنج قطعه عکس جدید را ضمیمه ساخت - با شادروان رفیق ببرک کارمل.»
 ساعت ۲۳:۴۵ روز ۱۶ سپتمبر»

خوانندگان عزیز خود این جمله میزبان هاشمیان، آقای جواد طوفان، را تعبیر و تفسیر فرمایند!!!!!!

قبلاً هم "آقای جواد طوفان اکرمی" مراسم "باشکوه" استادکاری^۴ هاشمیان را در صفحه فیس بُک خود نشر کرده بود، با عکسهای وافری که از آن "عظمت و شکوه و جلال بی همال" آن محفل^۵ "ده تا پانزده نفره" به نکوئی دیده میشود. این که ویسایت دروغپرداز و دسیسه ساز افغان جرمن خلاف وعده، عکسهای معهود آن محفل "باشکوه" خود را منتشر نساخت، خود به خود قابل درک است!!!

مطالعه پاورقی این صفحه فراموش نگردد!!!

(تا قسمت بعدی!!!)

^۴ - آقای "محمد جواد طوفان اکرمی" باجه فرزند انگریزی سید خلیل الله هاشمیان میباشد؛ فرزندی که از زن انگریزی او به دنیا آمده است.

^۵ - "استادکار" ترکیب جدیدی ست، که به حساب "جوکار و گندمکار و خربوزه کار و تربوزکار و گندنه کار" ساخته شده است؛ و "کار" درین ترکیبات ریشه مضارع (امر) از فعل "کاشتن" است. و "گندمکار" یعنی "کسی که گندم میکارد"؛ و "جوکار" یعنی کسی که "جو بکارد" و همین قسم "خربوزه کار و تربوزکار و گندنه کار"، که همه اصطلاحات دهقانی وطن عزیز مایند. من بر همین سیاق ترکیب "استادکار" را برای "استاد نامدار و یگانه ادبیات و زبانشناسی پوهنتون کابل"؛ یعنی هاشمیان، به کار بردم، چون او با کاری که کرده است، در واقع دانه "استاد" را به مانند «جو و گندم و گندنه و تره و پالک و بادنجان رومی و تربوز و خربوزه و رشقه و شفتل(شبدر) و گلهها به رویتان "بد و بلای دیگر"» کاشته و کشت کرده است - آن هم در زمین خشک بی ادبی!!!

شاید این ترکیب روزی عام گردد و ورد زبان مردم ما، در آن صورت است که میتواند در زمره لغات ترکیبی زبان دری گنجانیده شود - البته به حساب "مسخرگی و طنز" زننده و گزنده - و به زبان نیشدار کابلیان "زیند و گزند"؛ یعنی "بسیار زننده و بسیار گزنده"!!!

پس کلمه "استادکار" ساخت خلیل معروفی، با کلمات مشهوری از قبیل "جفاکار و ستمکار و جنایتکار و خیانتکار و تبهارکار و گناهکار و ..." از عین سیاق نیست؛ و با کلمه "استاکار" زبان عامیانه کابلی هم سر و کاری ندارد!!!

در زبان عوام کابلی "استاد" را "استا" تلفظ میکنند، که چنین تلفظی حتی در زبان مولانای بلخی رومی هم زیاد دیده شده است. در اصطلاح معماری و گلکاری افغانستان کلمه "استاکار" را در مقابل "مزدورکار" استعمال میکنند، که بحثش باشد به جای و فرصتی دیگر.